

ازان جمله فقیر است \* \* رباعی \*

این نسخه که آمده است چون بحر حلال  
نظم و نثرش پاک تر از آب زلال  
نوریست ز انوار شهاب ثاقب  
کز منقبتش زبان فکرت شده لال

و این معما با اسم کاشف از دست که \* \* رباعی \*

از بهر فریب دل ما خسته دلان \* هر لحظه ز ناز آن صنم غنچه دهان  
بر صفحه گل کرد رقم آن سر زلف \* وانگه رخ مهرک ز یک گوشه عیان  
وفات موایی در وقت مراجعت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه  
است از سفر گجرات در سال نه صد و چهل و دو (۹۴۲) و میرا خوانند  
امیر مورخ شهاب الثاقب تاریخ یافت و از جمله غرایب اختراعات  
آن شاه مغفرت پناهی خط بابر یست که مصحفی بدان خط نوشته  
و بمکه معظمه فرستاده و دیوان شعر ترکی و فارسی او مشهور  
است و کتابی دارد در فقه حنفی مبین نام بفتح یای مثبتات و  
و شیخ زین شرحی بران نوشته مبین نام بکسر یا و در سایل عروض او  
نیز متداول است \* \* بیت \*

آسمان را که بجز جور نباشد هنری  
کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری  
لاله را ندهد تاج شرف تا نه کند  
پای مال اجل از جور سر ( † ) تا جوری

## نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

در سنهٔ سبع و ثاذهین و تسعمایه ( ۹۳۷ ) از سنبل بایلغار آمده  
 باستصواب امیر خلیفه که وکیل و وزیر مطلق بود بر تخت سلطنت  
 جلوس فرمود و این تاریخ یافتند که \* بیت \*

محمد همایون شه نیک بخت \* که خیرالملوک است اندر سلوک  
 چو بر مسند پادشاهی نشست \* شدش سال تاریخ خیرالملوک  
 و چون وقت جلوس کشتیهایی پر زر انعام داد کشتی زر تاریخ شد و  
 بعد از انتظام مهمات بقلعه کالنجر لشکر کشیده مسخر ساخت فتنه  
 سلطان عالم بن سلطان سکندر لودی که در جونپور سر کشیده بود  
 منطقی گردانیده با گره معاودت فرمود و جشنی عظیم ساخت که  
 دوازده هزار کس در آن بزم بخلعت ممتاز شدند \* بیت \*

ملک را بود بر عهد دست چیر \* چو لشکر دل آسوده باشد و سیر  
 چو دارند گنج از سپاهی دریغ \* دریغ آیدش دست بردن به تیغ  
 و دران زمان محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین  
 میرزا که داعیه مخالفت داشت گرفتار شد و در قلعه بیانه فرستاده  
 امر بمیل کشیدن در چشم او فرمودند و مردمکش سلامت مانده  
 عنقریب از حبس فرار نموده به سلطان بهادر گجراتی پناه برد  
 میگویند که زمانی که محمد زمان میرزا نزد سلطان بهادر رفت او  
 چطور را در محاصره داشت و هوا بغایت گرم بود محمد زمان  
 میرزا را درد دل پیدا شد و حکما علاج آن را منحصر در گلخنند  
 داشتند و محمد زمان میرزا از سلطان بهادر پاره گلخنند التماس

نمود او شربت دار را طلبیده پرسید که چه قدر گلغند همراه اردو است  
 گفته باشد که از بیست عرابه متجاوز است همه را بمنزل محمد زمان  
 فرستاد و بعد از خواهی گفت که بتقریب لشکر همین قدر گلغند  
 حاضر بود معذور خواهند داشت و بآخر چنان معلوم شد که عرق  
 بچپت او از گلغند می کشیدند باین تقریب چندین عرابه همراه او  
 بودی و محمد سلطان میرزا با دو فرزند خود الخ میرزا و شاه  
 میرزا بقنوج رفته بیداد مخالفت نهاد و چون پادشاه غفران پناه  
 مکتوبات مشتمل بر طالب محمد زمان میرزا بسطان بهادر نوشتند  
 و او جوابهای ناملایم داد عزیمت تسخیر گجرات مصمم ساختند و  
 بهادر به تسخیر قلعه چنور لشکر بر سر روانا سانکا کشیده محاربه  
 و محاصره داشت و تاتار خان اودی از جانب او آمده قلعه بیانه را  
 متصرف شد و تا اگره سمت اندازی کرد و با میرزا هندال جنگ  
 و جدال معصب کرده با میصد کس تاخته با همراهان خویش بقتل  
 رسید و زمانی که سلطان بهادر در مرتبه ثانی چنور را محاصره  
 داشت محمد همایون پادشاه از اگره بجانب او عزم فرمود و هم  
 درین سال میرزا کامران از لاهور بقندهار بایلغار رفته امام میرزا  
 برادر شاه طهماسب را که خواجه کلان بیگ را محاصره داشت  
 شکست داده و این مصرع تاریخ شد \*

\* ع \*

زده پادشاه کامران امام را

\* قطعه \*

و مولانا بیکسی گفته \* (۲)

آن دم که تاج و کاسه زر در نظر نمود \* در بزم و زخم شکل صراحی و نقش جام  
 هر سیدم از خرد که چرا تاج زر فشان \* اوگنده همچو لاله حمرا درین مقام  
 گفتا سپهر از پی تاریخ این مصاف \* اوگنده تاج زر ز شکست سپاه سام  
 و محمد همایون پادشاه بتقریب این که در حالت محاصره  
 سلطان بهادر چنور را بر سر او رفتن و او را مشغول بخود ساختن  
 باعث بدنامی است در سارنگ پور توقف فرمود و سلطان بهادر  
 قلعه چنور را بزور فتح کرده در نواحی مند سور از توابع مالوه با  
 پادشاه محاربه تا مدت دو ماه نمود و چون غله باردومی بهادر قومی  
 رسید و آدمیان و دواب از قحط هلاک شدند بهادر با پنجکس از  
 از امرای معتبر خویش از عقب سر آورده بر آمده بجانب مند سور  
 گریخت و این قطعه تاریخ آن واقع شد \* \* بیت \*

همایون شاه غازی آنکه او را امت \* هزاران بنده چون جمشید در خور  
 بغیروزی چو آمد سوی گجرات \* مظفر گشت فخر آل تیمور  
 بهادر چون ذلیل و خوار گردید \* شده تاریخ آن ذل بهادر  
 محمد همایون پادشاه او را تعاقب فرمود و لشکریان مغول شبی  
 بهادر را در خواب گرفته نزدیک بود که دستگیر سازند او با پنج  
 شش سوار راه فرار بجانب گجرات گزید و سلطان عالم اودی  
 بدست افتاد و او را پی بریدند و افواج همایون پادشاه بایلغار از  
 عقب بهادر آمده احمد آباد را نهب و غارت کردند بهادر  
 از احمد آباد بکندهایت و از آنجا به بندر دیپ برفت و در آنولا قلعه

جانپانیر نیز بجنگ در تصرف پادشاه درآمد و خزاین بی شمار بدست افتاد و تاریخ سال ازین بدت مفهوم میگردد • نظم •

تاریخ ظفر یافتن شاه همایون

می جست خرد یافت نه شهر صفر بود

و بهادر باتفاق زمین داران ولایت سمرته جمعیت نموده متوجه احمد آباد شد و میرزا سکری که در احمد آباد بعد از مراجعت پادشاه بجانب پوربا<sup>(۲)</sup> باتفاق امیر هندو بیگ کوچین میخواست که خطبه بنام خود بخواند و میسر نشد اندک جنگی کرده جانپانیر رفت و تردی بیگ حاکم آنجا متحصن گشته عرایض مشتمل بر ذکر مخالفت سکری میرزا بدرگاد فرستاد و مؤلفی که پادشاه از هندو بجانب آگره متوجه شده بودند میرزا سکری در راه بهلازمت رسید و بهادر جانپانیر را بصلح از تردی بیگ گرفت و درین سال جمالی کذبوی و هلووی از عالم فنا بملک بقا رسید و خسرو هند بوده ( † ) تاریخش یافته اند و درین سال شاه طهماسب از عراق بانتهام سام میرزا بر سر قندهار آمد و خواجه کلان بیگ شهر را خالی گذاشته و دیوان خانه آراسته را با فرش لطیف و اوانی نفیس و سایر لوازم مجلس همان طور متغزل ساخته بدر آمد تا شاه طهماسب دران منزل طیار<sup>(۳)</sup> فرود آمد خواجه کلان بیگ را تحسین بسیار

( ۲ ن ) برهان پور ( † ) خسرو هند بوده • و • نه شهر صفر بود •

هر دو تاریخ نهصد و چهل و دو عدد دارد و پیش ازین نهصد و بی

و دو گذشته که - فل بهادر - دارد - ( ۳ ن ) طیار نزه •

نمود و گفت نیکو نوکریست که کامران میوزا دارد و شاه طهماسب  
 قندهار را بیکى از امرای خویش بداغ خان نامى سپرده بعراق  
 مراجعت نمود و میوزا کامران درین مرتبه نیز از لاهور ایلغار نموده  
 بقندهار رفته مستخلص ساخت و محمد زمان میوزا که بهادر در وقت  
 شکست او را برای خلیل انداختن در هندوستان فرستاده بود در زمان  
 غیبت میوزا کامران لاهور را محاصره داشت و بعد از استماع خبر  
 مراجعت پادشاه بگجرات معاودت نموده چون مدت يك سال از  
 استقلال پادشاه در اگرة گذشت شیرخان افغان سور در مدت غیبت  
 پادشاه قوت تمام گرفته ولایت گور و بهار و جونپور و قلعه چنار را  
 متصرف گشت و همایون پادشاه بقصد دفع شیرخان بتاریخ چهاردهم  
 شهر صفر سنه ثلث و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۳ ) ظاهر قلعه چنار را  
 معسکر ساخت و جلال خان ولد شیرخان که آخر اسلام شاه خطاب  
 یافت محاصره نموده در اندک فرصت بسعی رومی خان آتشباز که  
 سلطان بهادر این معما باسم رومی خان نوشته فرستاده بود • بیت •

حیف باشد نام آن سگ بر زبان

میخ در جانش نه و نامش بخوان

آن قلعه را فتح نمود و جلال خان از راه کشتی بدر رفته با شیرخان  
 که با نصیب شاه حاکم بنگاله محاصره داشت پیوست و پادشاه را  
 بعد از آنکه حاکم بنگاله در جنگ شیرخان زخمی شده برآمد و پادشاه  
 را ملازمت نموده و بدرقه شده بود حکومت جونپور را با منصب  
 امیرالامرائی و کرسی زرین بمیرهندو بیگ قوچین مفوض داشته  
 از راه گندهی که دره ایست تنگ فاصل میان ولایت بهار و بنگاله

و قطب خان ولد شیر خان و خواص خان مشهور غلام شیر خان مضبوط کرده بودند گذشته به بنگاله در آمدند و شیر خان تاب نیاورده از راه چهار کهند بجانب قلعه رهنداس آمده عقب لشکر پادشاه را گرفت و قلعه رهنداس را بغریب آنکه بسای خود را در آنجا نگاه میدارد قابض شد باین طریق که دوهزار افغان مسلح را در محفها نشانده بالای قلعه فرستاد و راجه رهنداس بمال و بسای افغانان خام طمع شده در قلعه را کشاد تا افغانان و سپاهیان محفه نشین برآمده در آمدند همه را زیر تیغ کشیدند و دران ایام پادشاه را هوای بنگاله بغایت خوش آمده شهر گور را جنت آباد نام نهادند و دو سه ماه در آنجا توقف فرموده باز گشتند درین فرصت کار شیر خان بالا گرفت و جمعیت او زیاده شد و عریضه پادشاه نوشت که این همه افغانان بنده و خدمتگار حضرت پادشاه اند و التماس جایگیر ها می کنند اگر پادشاه فکر جایگیر ایشان نماید فبها والا از گرسنگی مر گردنکشی دارند تا این زمان من مانع بودم حالا مر باطاعت من فروغ نمی آرند و گرسنه خود را بشمشیر می زند مثل مشهور است دیگر حکم حکم پادشاه است پادشاه مضمون را فرا گرفته دانستند که مقصود او چیست و بعد از خرابی بصره و بی سامانی لشکر که بتازگی مثنی شده و اسپان و شتران سقط گشته و باقی مانده چنان افکار و لاغر بود که بهیچ کار نمی آمد در پی تدارک کار شدند و میرزا همدال که تا منگیر در رکاب پادشاهی بود از آنجا بدو فتنه و فساد

محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا که گریخته در ولایت  
دهلی خلل انداخته می گشتند بجانب اگرة مرخص شد و محمد زمان  
میرزا بعد از غرق شدن سلطان بهادر در دریای شور بمکر فرنگیان  
کاری نساخته باز پناه پادشاه آورد \*

و در سنه خمس و اربعین و تسعمایه ( ۹۶۵ ) میرزا هندال شیخ  
بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالداری را که از اکبر اهل  
دعوت اسمای تسخیر بود و پادشاه نسبت باو اعتقاد و اخلاص  
تمام داشتند باغوامی مفتنان واقعه طلب بکشت و سال تاریخ آن  
واقعه فقد مات شهیدا یافته اند و میرزا هندال درین سال در  
اگرة خطبه بنام خود خواند و پادشاه پنجاهزار کس انتخابی را  
یکومک جهانگرد بیگ مغول مقرر فرموده و حکومت آبولایت را باو  
مفروض ساخته و در وقت ضرورت رخصت خطبه نیز داده متوجه  
اگرة شدند و به بی سامانی تمام به جوسا<sup>(۲)</sup> که قصبه ایست در کنار  
آب گنگ رسیدند و امرای جونپور و چنار آمده بملازمت پیوستند  
و شیرخان سر راه گرفته از پریشانی این لشکر آگاه شده رسائی<sup>(۳)</sup> را که  
به آب گنگ پیوسته و از باران بشکل مالمال بود در میان آورده تا  
سه ماه در مقابله پادشاه نشست میگویند که در ایام مقابله روزی  
پادشاه ملا محمد عزیز را که با شیرخان جهت آشنائی سابق داشت  
برسم ایچی گیری فرستادند و شیرخان دران ساعت آستین ها را  
برمالیده و بیل در دست گرفته در هوای گرم قلعه و خندق طیار



میکرد و چون ملا محمد نزدیک رسید دست ها را شست و شامیانه  
برپا فرموده بی تکلف بر روی زمین نشست و پیغام پادشاه را شنید  
و گفت که همین یک سخن از جانب من پادشاه عرض نمایند که  
شما خود جنگ میخواهید و لشکر شما نه و من جنگ نمی خواهم  
و لشکر من میخواهد باقی پادشاه حاکم اند و شیخ خلیل را از جمله  
اولاد مخدم شیخ فرید گنج شکر قدس الله روحه که پیر و مرشد  
شیرخان بود نزد پادشاه فرستاده در مقام صلح شده التماس نمود  
که غیر از بنگاله همه ولایت را به بندگان پادشاهی میگذارم و خطبه  
و سکه بنام پادشاه درست میسازم و بر این معنی سوگند کلام ربانی  
در میان آورد و خاطر پادشاه از جانب او جمع گشت و پل بستن  
فرمودند و شیرخان خود در مقام فریب و مکر بود • نظم •

شتر ز حجره مکر جهان جهان که زمکر  
سخن بحجره ز صلح است و بر شتر جوشن  
گریزم از شتران سپهر و حجره خاک  
که حجره راست شترهای مست پیرامن

و صباح روز دیگر غافل بر سر لشکر پادشاهی آمده و افواج پادشاه را  
فرصت ترتیب صفها نشد و اندک جنگی کرده شکست برین جانب  
افتاد و افغانان پیشتر بر سر پل رسیده آن را شکستند و توپچیان و  
تیر اندازان بوکشتی ها فشرسته لشکر را زیر تیر باران گرفتند و غرق  
بحر فنا ساختند و محمد زمان میرزا رخت در سیلاب طوفان مرگ  
کشید و پادشاه اسپ در آب زدند و بیم غرق شدن داشت بلکه هیچ  
نمانده بود که سقائی آمد و دستیاری نموده ایشان را از ان ورطه

جانکاه بر آورد تا متوجه آگره شدند و شیرخان دران حالت این  
بیت گفته \*

فرید حسن را توشاهی دهی \* سپاه همایون بماهی دهی  
اگرچه این بیت ثانی استناد دارد ( † )

یکی را بر آری و شاهی دهی \* سپاه همایون بماهی دهی  
و این واقعه در سنه ست و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۶ ) روی داد  
و این مصراع تاریخ یافتند \*

سلامت بود پادشاه کسبی

و شیرخان بعد از فتح بازگشته به بنگاله رفت و بدفعات بشکل  
مختلف جنگ کرد و جهانگیر قلی بیگ را با جمعیت او علف  
تبغ ساخت و دران دیار خطبه خوانده خود را شیر شاه خطاب کرد  
و سال دیگر با جمعیت تمام و لشکر انبوه بقصد تسخیر آگره عازم  
گشت کامران میرزا قبل از واقعه جوسه بعد از استماع غلبه شیرخان  
و مخالفت میرزا هندال با پادشاه از قندهار بآهور مراجعت نموده  
و از آنجا در سنه ست و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۶ ) باگره رسیده بود  
و میرزا هندال خود پیش از رسیدن میرزا کامران دهلی را که میر  
فخر علی و میرزا یادگار ناصر دران حصار می شده بودند در ایام  
غیبت پادشاه در محاصره داشته و کاری نساخته با میرزا کامران  
ملاقات نمود و میرفخر علی نیز آمده دید اما میرزا یادگار

---

( † ) همچنین در نسخها اما صحیح آنکه - اگرچه مصراع ثانی

این بیت استناد دارد \*

ناصر از قلعه بدر نیامد آخر میرزا هندیال از میرزا کامران جدا شده  
 بالور رفت و خاطر پادشاه از شنیدن این اخبار پیشتر غبار ملال  
 گرفته بود تا آن قضیه شکست حادث شد و پادشاه چون بعد از  
 شکست چوسا ایلغار نموده با چند سوار معدود در آگه ناگاه در  
 سرپرده میرزا کامران رسیدند و میرزا را خبر نبود هر دو برادر  
 یکدیگر را دریافته آب چشم گردیدند بعد ازان هندیال میرزا و محمد  
 سلطان میرزا و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند آمده  
 بوسایل ملازمت نمودند و گناهان ایشان <sup>(۲)</sup> عفو شد و بمشورت نشستند  
 و بظاهر سخن میرزا کامران این بود که چون لشکر پنجاب تازه زور  
 امت پادشاه مرا رخصت فرمایند تا بدفع و رفع شیر خان کوشیده  
 انتقام از وی کشم و خود بفراغت در پای تخت بآسایش و عیش  
 مشغول باشم چون پادشاه این معنی را قبول فرمودند میرزا را  
 داعیه رفتن پنجاب پیدا آمد و توقعات بی اندازه می نمود که رنگ  
 تکلیف ما لا یطاق داشت و باوجود آن پادشاه جمع ملتزمات او را  
 اجابت فرمودند غیر از مراجعت و خواجه کلان بیگ در مراجعت  
 میرزا کامران بجانب پنجاب سعی می نمود و این گفت و گو به  
 شش ماه کشید و دار گیر بر هیچ امری قرار نگرفت درین اثنا  
 میرزا کامران باامراض متضاده معیب بیمار گشت و چون مشخص  
 شد که ماده مرض زهریست که از دست حوادث ایام در کام جان او  
 ریخته اند بگفته های بدگویان <sup>(۳)</sup> بر پادشاه بدگمان شد و چنان پنداشت

( ۲ ن ) معفو ( ۳ ن ) غرضگویان

که مگر پادشاه او را زهر داده باشند و همچنان بیدار بلاهور متوجه گردید و بخلاف قرار داد سابق که تمام لشکر خود را در خدمت پادشاه باگروه گذارد و تدمه را همراه خود برد و غیر از دو هزار کس که بسرداری سکندر گذاشت و میرزا حیدر مغول و غلات کشمیری نیز در آگره ماند و رعایت تمام یافت و شیرخان از مهر این تفاهات دلیلی گشته در آخر سال مذکور بکنار گنگ آمده جمعی را همراه پسر خود قطب خان ناصر ساخته و از آب گنگ گذرانیده بر سر کالپی و اتاوه فرستاد و قاسم حسین سلطان اوزبک باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان در نواحی کالپی جنگ کرده پسر شیرخان را با جماعتی کثیر بقتل رسانیدند و سرها را باگروه فرستادند و پادشاه با جمعیت فراوان که بیک لک سوار می کشید بدفع شیرخان متوجه شد و از آب قنوج گذشته تا مدت یک ماه در برابر غنیم نشستند و لشکر شیرخان مجموع از پنج هزار سوار زیاده نبود در اینچنین محل محمد سلطان میرزا و فرزندان او دیگر بار از پادشاه فرار نمودند و کوسکیان میرزا کاسران نیز بلاهور گریخته رفتند و مغلان سپاه پادشاه باطراف متفرق گشتند و بشکال رسید و چون محل نزول لشکر پادشاهی در زمین نشیب بود خواستند که از آن جا کوچ کرده در جای بلند فرود آیند در همین اثنا شیرخان افواج را ترتیب داده بمحاربه آمد و این معرکه دهم ماه محرم روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۷ ) روی نمود و خرابی ملک دلی تاریخ یافتند و اکثری از سپاهیان مغول ترتیب جنگ نا کرده روی بهزیمت نهادند و جمعی قلیلی که بجنگ

پیوستند مردم آنه را کوشش دادند اما چون کار از دست رفتند بود فایده  
 نکرد و پادشاه عمان تاب شده خواستند که بر بلندی بایستند این معنی  
 خود مردم را بهانه گریز شد و شکست قوی افتاد چنانچه پادشاه  
 در دریای گنگ نیز از اسب جدا شده بودند و بمسجد شمس الدین  
 محمد غزنوی که در آخر اتکه حضرت خلافت بناهی شده بود در  
 هندوستان بخطاب اعظم خانی سرفراز گشت و از آب بیرون آمده باگه  
 مراجعت نمودند چون لشکر غنیمت تعاقب می آمد از آنجا ( + )  
 نتوانستند قرار گرفت و بسرعت راه پنجاب گرفته طی نمودند و در غره  
 ربیع الاول این سال جمیع سلاطین و امرای چغتیه در لاهور جمع آمده  
 بگنگاش نشستند و هنوز هم نفاق بحال بود و محمد سلطان و  
 فرزندانش از لاهور بجانب ملتان فرار نمودند و میرزا همدان و میرزا  
 یانکار ناصر صلاح در رفتن بجانب بهکر و تده میدیدند و میرزا کامران  
 از خدا میخواست که این جمع زودتر متفرق شود تا او بکابل رود و  
 بعد از گنگاش بسیار پادشاه میرزا حیدر را با جمعی کثیر که قبول  
 خدمت کشمیر کرده بودند بآنطرف فرستاده مقرر کردند که خواجه  
 کلان بیگ متعاقب میرزا حیدر روان شود تا بعد از تسخیر کشمیر پادشاه  
 نیز بآنطرف متوجه شوند و چون میرزا حیدر بنو شهره که جانیست  
 مشهور رسیده باتفاق بعضی کشمیریان دران ولایت در آمد و فتح  
 نمود و بذاریخ بیست و دوم رجب سال مذکور آن ولایت را متصرف  
 شد و خواجه کلان بیگ تا بسیدالکوت رفته بود که خبر پادشاه رسید

که شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده بهی کروهی لاهور آمد  
و پادشاه در غره ماه رجب سال مذکور از آب لاهور گذشتند و میرزا  
کامران بعد از نقض سوگندهای غلیظ شدید بر همراهی پادشاه تا  
نواحی بهیره بنابر مصلحتی موافقت کرد و خواجه کلان بیگ از  
سدالکرت ایلغار کرده با اردوی پادشاه ملحق گشت و میرزا کامران  
در نواحی بهیره با میرزا عسکری پادشاه جدا شده باتفاق خواجه  
کلان بیگ بجانب کابل و پادشاه بطرف سند متوجه شدند و میرزا هندال  
و یادگار ناصر میرزا نیز چند منزل در خدمت بوده جدا گشتند و بعد از  
روزی چند به نصیحت امیر ابوالبقا باز آمدند و در کنار دریای سند  
در اردوی پادشاه قحطی عظیم چنان افتاد که یک سیر غله جواری  
گاهی بیک اشرفی هم پیدا نمی شد و اکثر لشکر ازین صبر و جمعی  
دیگر از بی آبی هلاک شدند تا آنکه پادشاه را با جمعی معدود  
گذر بجانب جیل میر و ولایت ماروار افتاد آنجا قضایای غریب  
عجیب روی نمود و بعد از مشقت و محنت بسیار که کار چرخ  
همیشه برین قرار بوده است خود را بعراق رسانیدند و کومک از شاه  
طهماسب آورده قندهار و کابل را متصرف شده و جمعیت تمام  
بهم رسانیده بار دیگر هندوستان را فتح نمودند و آن قضیه بجای  
خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی \*

### شیرخان بن حسن سور

که نام او فرید و خطاب شیر خان بود بر تخت پادشاهی  
نشست و خود را مخاطب باین خطاب ساخت و خرابی ملک دلی

تاریخ آن سال شد او چون بمساعدت زمانه و تدبیر و شجاعت از بکمی بدرجۀ سلطنت رسید مجملی از احوال او نوشتن ضروری بود پدر حسن سور ابراهیم نامی که در زمان سلطان بهلول از رده که عبارت از افغانستان است به هندوستان رسیده نوکر می سلطان بهلول میکرد و در حدود حصار فیروزه و نازول می بود و بعد از فوت او حسن ملازم جمال خان نام امیری از امرای سلطان سکندر شده برگزیده سپهرام و خواص پور از توابع قلعهٔ رهناس شرقی جایگیر یافت و پانصد سوار تابعین او بودند و فرید بتقریب نامهربانی پدر و خصوصیت برادران اعیانی که هفت نفر بودند جدا شده و ترک نوکر می جمالخان نموده چند گاه در جوانپور به تحصیل علوم و کسب کمالات میگذرانید تا آنکه کتاب کافیه را باحواشی و دیگر مختصرات خواند و از کتب سواد گلستان و بوستان و سکندرنامه و غیر آن نیز استحضار گرفت و پیرامون خوانق و مدارس گشته در صحبت علما و مشایخ کبار آن دیار به تهذیب اخلاق مشغول بود و بعد از چند گاه با پدر آشنی کرده از جانب او به پرداختن جایگیر رخصت یافت و آنجا کار بسویت و عدالت میکرد و متمردان را بلطایف حیل تنبیه داده ضبط نموده و باز تقریبات روی داد تا فرید از پدر قطع نظر کرده در آگره با برادر اعیانی خویش رفته خدمت دولت خان نام سرداری از امرای کبار سلطان ابراهیم اختیار نمود و شکایت از پدر و برادران دیگر بساطان برده سلطان این معنی را نه پسندید و گفت بد مرد نیست

اینکه پدر را ازو ناراضی است و او از پدر شاکمی و چون حسن فوت شد دولت خان بعرض سلطان رسانیده آن پرگنات را حسب خاطرخواه برای شیرخان گرفت و چند گاهی در آنجا بسر برده عاقبت از جهت مخالفت برادران در زمانی که سلطان ابراهیم در میدان پانی پتہ سرنهادر و بابر پادشاه فتح هند نموده لوای سلطنت بر افراختند بملازمت بهار خان ولد دریاخان لوهانی<sup>(۲)</sup> که در ولایت بهار خطبه و سکه بنام خود خوانده بخطاب سلطان محمد مخاطب شده بود رفت و نوازش یافت و روزی که در شکار شیری را بحضور سلطان محمد کشت خطاب شیر خانی باو ارزانی داشت اورا اتالیغ پسر خود جلال خان نامی ساخت و بعد از ایامی چند محمد خان مور حاکم ولایت چوند بجهت حمایت برادران شیرخان خاطر سلطان محمد را ازو منحرف ساخت و حکم شرکت برادران در حکومت پرگنات از سلطان محمد گرفته سلیمان بن حسن سور مذکور را با شادی نام غلام خود بجانب خواص پور فرستاد و بیهک<sup>(۳)</sup> غلام شیرخان که پدر خواص خان مشهور بود با سلیمان جنگ کرده کشته شد و باقی مردم فرار نموده بسهسرام نزد شیرخان رسیدند و شیرخان را چون طاقت مقاومت با محمد خان و روی ملازمت سلطان محمد نمانده بود آن جای و جایگیر را گذاشته بضرورت نزد سلطان جنید برلاس که از جانب بابر پادشاه حکومت کره و مانک پور داشت رسیده در خدمت او قیام می نمود و تحف و هدایای



بسیار گذرانیده و فوجی آراسته از سلطان جنید بکومک برده با محمد خان جنگ کرده برگشته چونند و غیر آن را نیز از دست او گرفته متصرف شد و محمد خان فرار نموده پناه بقلعۀ رهناس برد و شیر خان انتقام از برادران کشیده و با محمد خان در مقام مدبرخواهی در آمده و او را عم گفته و ممدون ساخته برگنات جایگیر را بدستور سابق باز بومی گذاشته نظام برادر حقیقی خود را در جایگیر گذاشته بار دیگر پیش سلطان جنید رفت و سلطان جنید چون در آن هنگام متوجه ملازمت بابر پادشاه بود او را همراه برده داخل ملازمان و دولت خواهان درگاه پادشاهی ساخت و در سفر چندیری همکاب بوده از طرح و طرز مغول و بی پروائی پادشاه در وادی انتظام مهمان سلیمی و رشوت گرفتن از باب دخل و برهم زدن مهمات خلایق چنان قرار گرفت که اگر صاحب داعیه باشد زود کاری می تواند از پیش برد روزی بابر پادشاه از وی در مجلس طعام ادائیگی دیدند که موجب غیرت پادشاهی و سیاست شیرخان شده بود و حضار مجلس کیفیت خود سری و داعیه و بعضی ترددهای او را بعرض رسانیدند و این معنی باعث توهم شیرخان شده و از اردوی پادشاهی فرار نموده به برگنات رفت و از آنجا خط معذرت آمیز نوشته بسطان جنید فرستاد و تخلف خود را بهانه این کرد که چون محمد خان از روی ستیزه که بمن داشت سلطان محمد را برین آورده بود که بتقریب نوکری مغول افواج بر سر برگنات من می باید فرستاد و رخصت من از پادشاه گرفتن بنودی میسر نمیشد بنابراین این گستاخی کردم و بهمه حال داخل زمره

دولت خواهانم و از آنجا نزد سلطان محمد رفته و بمنزید تقرب و انعامات لایق اختصاص یافته باز بوکالت جلال خان پسر خوردش منصوب گشت و جمیع مهمات او از پیش خود گرفت و بعد از وفات سلطان محمد راتق و فاتق تمامی سرکار بهار و توابع آن شد با مخدوم عالم حاکم حاجی پور که از امرای والی بنگاله بود عقد مصادقت بست و والی بنگاله قطب خان نام امیری را بقصد استیصال مخدوم عالم فرستاد و شیرخان بکومک مخدوم عالم رفته جنگ عظیم کرده قطب خان را بقتل رسانید و فیل و خزانه و حشم بسیار به غنیمت گرفت و جلال خان و قبیلۀ او که لوحانیان باشند برغم شیرخان ولایت بهار را بحاکم بنگاله گذاشته خدمت او اختیار نمودند و شیرخان را به بلا سپرده خود رخت از میان سلامت بردند و بنگالیان اولاً ابراهیم خان ولد قطب خان مذکور را بعزم از مقام برسر شیرخان فرستادند و شیرخان هر روز با ایشان جنگ قلعه میکرد و چون مددی عظیم به بنگالیان رسیده و راه گریز نماند بضرورت جنگ صف با ایشان کرده فتح یافت و ابراهیم خان نیز در آن عالم رفته به پدر ملحق گشت و شیرخان تمامی حشم و فیل خانه و توپخانه بنگالیان را گرفته و شوکت غریب بهم رسانیده ولایت بهار را بطریق استقلال و انفراد بقبضه اختیار در آورده استعداد سلطنت پیدا کرد و قلعه چنار را با دفاین و خزاین آن از پسران جمالخان سارنگ خان<sup>(۲)</sup> تاج خان نام امیری از امرای سلطان ابراهیم لودی

که از سالها باز متصرف بود در قبض آوردن صاحب مال و جمال  
 او را که خزاین و دفاین بیحد داشت نکاح کرد و این معنی نیز  
 موجب مزید شوکت و مکنت او گشت و داعیه سلطنت در باطن  
 او روز بروز استحکام می یافت تا آنکه امرای کبار از افغانان لودی  
 سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی را که حسن خان میواتی  
 و رانامانکا پیداشاهی برداشته به جنگ بابر پادشاه آورده بودند و  
 بعد از آن شکست در قلعه چتور بسر می برد از آنجا طلبیده  
 در ولایت پنده بر مسند حکومت اجلاس دادند او با جمعی انبوه در  
 ولایت بهار در آمده و آن را از شیرخان گرفته متصرف شد و شیرخان  
 بحسب ضرورت انقیاد نموده ملازمت او اختیار کرد و رخصت گرفته  
 بسهرام آمد و سلطان محمود از راه سهرام گذشته و عهد نامه  
 ولایت بهار شیرخان را نوشته داده و امیدوار ساخته بعزم تسخیر  
 جونپور و قصد جنگ با امرای جنت آشیانی همایون پادشاه روانه  
 گردیده تمامی آن صوبه را تا لکنهو بحوزه تصرف خود در آورد و  
 امرای همایون پادشاه تاب مقاومت نیارنده بنواحی کالنجرفته  
 بملازمت پیوستند و همایون پادشاه بدفع و رفع سلطان محمود و  
 بین بایزید که همراه او بود متوجه او گشتند چون التقای صفین  
 روی نمود شیرخان که از همراهی سلطان محمود روزی چند تقاعد  
 نموده باز بلشکر او مسلح گشته بود پیغام بمیر هندو بیگ قوچین  
 امیر الامرای جیش مغول فرستاد که من در روز جنگ طرح داده

بگوشه خواهد رفت شما دانید و افغانان که از سردار می سلطان محمود  
و بین بایزید استنکاف و استکبار تمام دارم • ع •

گر گناهی کرده بودم پاک کردم راه را

آخر هم چنین کرد و سلطان محمود شکست یافته باز بولایت پنده  
رفت و دیگر کمر نه بست تا در سنه تسع و اربعین و تسعمایه (۹۴۹)  
در ولایت اودیسه بسرحد صحرائی عدم خیمه زد و بمیدانگاه مقرری  
رفته قرار گرفت و همایون پادشاه بعد ازین فتح هندو بیگ را  
بتقریب طلب قلعه چهار بطریق و کالت نزد شیرخان فرستادند او عذر  
لنگ آورد و پادشاه چند امرای نامی را بجهت محاصره آن قلعه  
پیشتر از خود نامزد ساخته از عقب استعداد رفتن می نمودند  
درین اثنا شیرخان عریضه مشتمل بر اظهار اخلاص و ذکر رعایت  
بابر پادشاه جانب او را و تعداد حقوق خدمات سابق و لاحق خویش  
خصوصا مخالفت بابین بایزید نوشته به مصحوب قطب خان پسر  
بزرگ خود با فوجی عظیم در خدمت همایون پادشاه روانه گردانید  
و عیسی خان حجاب را که وکیل و وزیر طور بود نیز با قطب خان فرستاد  
او از گجرات گریخته در بنگاله با پدر ملحق شد و چون همایون پادشاه  
عنان عزیمت بجانب گجرات یافتند شیرخان خود قوت و شوکت عظیم گرفته  
استعداد تمام یافته بود تا آنکه با پادشاه دوسمرتبه جنگ صف کرد و  
غالب شد چنانکه گذشت و شیر شاه در اوایل سال جلوس شهر قنوج  
قدیم را از جای خود ویران کرده بکنار آب گنگ آبادان ساخت و حالا  
بشیرگڑه مشهور است و هم چنین قلعه شمس آباد را خراب کرده  
بجای دیگر برد و رهاپور نام گذاشت و الحال درین تاریخ بجای قدیم

آبادان است و چون به دهلی کهنه معموره سلطان علاؤ الدین رسید  
 آن را نیز تخریب نموده و باین قلعه دین پناه که محمد همایون پادشاه  
 ساخته اند فیروز آباد شهری طولانی آبادان کرد و دروازه آن قلعه  
 را از سنگ و گچ بر آورد بطول سه کوره و چون بساطان پور بکوچه‌های  
 متواتر رسید برادران همایون پادشاه و امرای چغتیه با یکدیگر  
 مخالفت ورزیده هر کدام راهی پیش گرفتند چنانچه گذشت و شیر  
 شاه فرصت اجتماع ایشان نداده از عقب رانده آمد و درین سال  
 حکم عام کرد که از ولایت بنگاله راست تا رهناس غربی که چهار ماهه  
 راه است و از آگره تا ماندور در هر گروهی سرائی و مسجدی و  
 چاهی از خشت پخته آبادان ساخته مؤذنی و امامی و مسلمانی و  
 هندوئی برای تهیه سقایی آب نامزده کرده اندک طعامی برای غویا<sup>(۲)</sup>  
 و فقرای رهگذری مهیا میداشتند و در رویه راه درختان بلند سرکشیده  
 خیابانها بهم رسید تا همه مسافران در سایه آن میفرشته باشند و اثر  
 آن تا اکنون که پنجاه و دو سال از آن زمان گذشته در اکثر جاها  
 باقیست و عدل در عهد او چنان شایع شده بود که اگر مثلا پیرزالی  
 طبق زرین بدست گرفته هر جا که می خواست خواب میدکود هیچ  
 دزدی و مفسدمی را یارای برداشتن آن نبود و بحمدالله که در زمان  
 این چنین ملکی که قال الذبی علیه السلام ابوالدت فی زمان  
 الملك العادل - تولد صاحب این منتخب در هفدهم شهر ربیع الثانی  
 در سنه سبع و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۷ ) واقع شد و بار جزو آن

مکشکی نام آن ساعت و آن روز را از جریده تاریخ سزین و شهر محو  
می کردند تا در خلوت خانه عدم با ساکنان عالم خیال و مثال هم خانه  
بوده قدم در کوی هستی موهوم نبایستی نهاد و چندین داغ  
بلاهای گوناگون که همه بسمت خسر الدنیا و الآخرة موهوم است و  
باقی معلوم نبایستی کشید \* نظم \*

بر قد ما خلعت بس فاخرة \* قد خسر الدنیا و الآخرة  
\* رباعی \*

دی آمدم و نیامد از من کاری \* امروز ز من گرم نشد بازاری  
فردا بروم بلخبر از اسراری \* نا آمده به بود ازین بسیاری  
و بعد از اسمان نظر چون نیک ملاحظه میکند میدانند که هرگاه که  
حضرت ختمیت پناه علیه و علی آله صلوات الله و سلامه چنین  
میفرماید که یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا شکسته رای را دم درین  
وادی زدن چه یاراست و می ترسد که مبادا این معنی موجب  
دائری در راه دین باشد و مؤثر و بال هر مدی گردد استغفر الله من  
جذیع ما کره الله \* \* شعر \*

گل را چه مجالست که گوید بکلال

از بهر چه سازی و چرا میشکنی

و بعد از آنکه شیرشاه بکوه بالذات رسید آنجا قلعه رهناس بنا فرموده  
و پناهی از لشکر مغول برای لشکر هند خیال کرده و خواص خان  
را بجهت تعاقب نامزد ساخته باز گشت و در راه شنید که خضر  
خان مرک نام سرداری در بنگاله داعیه فاسد در سر داشته سلوک  
پروش سلاطین می نماید که شیرخان حرکت عثمایی بدان جانب نمود

و خضرخان با استقبال او شتافته محبوس گشت و شیرشاه ضبط آن ولایت نموده بچندی از امرای معتبر جایگیر ساخت و قاضی فضیلت قاضی لشکر را که اسم با مسمی بقاضی فضیلت درمیدان عوام مشهور بود ناظم مهمات قلعه رهناس شرقی گردانید \*

و در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه (۹۴۸) آگره و در سنه تسع و اربعین و تسعمایه (۹۴۹) بعزم تسخیر قلعه مالوه بگوالیار رفت و ابو القاسم بیدگ از امرای همایون پادشاه که دران قلعه متحصن بود آمده دید و کلید قلعه سپرد و ملوخان حاکم مالوه از جمله ممالیک سلاطین خلیج بوده و اقتدار تمام و تسلط کلی دران دیار داشت شیرشاه را ملازمت نموده بانعامات وافر ممتاز گشت و شیرشاه سرپردها برای او نزدیک سرپرده خود برپا فرموده صد و یک امپ و دیگر امباب تجمل و شوکت برای او مهیا ساخت درین اثنا وهمی بخاطر ملوخان راه یافت شبی خیمه را پاره کرده تنها بروش معهود غلامان راه فرار پیش گرفت و شیرخان این بیت گفت \* بیت \*

با ما چه کرد دیدی ملو غلام گیدی

قوی ست مصطفی را لاخیر فی العبدی

و شیرخان حاجی خان سلطانی را بضبط ولایت مالوه و سزاول خان به پرداخت مهمات سرکار ستواس نامزد ساخت و ملوخان با حاجی خان و سزاول خان جنگ کرده چنان شکست یافت که باز بحال نیامد \*

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد \* چنان افتد که هرگز بر نخیزد  
و خانخانان سروانی که در قلعه رننه بدور که حاکم مستقل بود آن

قلعه را بشیرشاه سپرده با اهل و عیال خود در قصبه بساور آمد و  
میگویند که کسی چیزی در کاسه او کرد و قبر او در سواحل آن قصبه  
در جای نزه واقع شده و حالا مشهور است \* رباعی \*

ای مرگ هزار خانه ویران کردی  
در ملک وجود غارت جان کردی  
هر گوهر قیمتی که آمد بجهان  
بردی و بزیر خاک پنهان کردی

و درین سال شیرخان بتقریب اینکه پورنمل ابن سلهدی مقدم  
رای سین شهر چندیری را که از معظم بلاد هندوستان است تاخته  
و اهل آنجا را بقتل رسانیده مقدار ده هزار عورت هندیه و مسلمه  
در حرم خود نگاه داشته بود لشکر بر سر قلعه رای سین برده آن را  
محاصره نمود و تاریخ محاصره این مصراع یافتند \* ع \*

قیام بارگه باشد مبارک

و بعد از امتداد ایام قبل شیرشاه عهد و قول داده پورنمل را از آنجا  
بوسیله شاهزاده عادل خان و قطب خان نایب پانین ( † ) فرود آورده  
در لشکرگاه خویش جای داد و صد اسپ و خلعت و زر نقد باو  
بخشید و بالاخره بغنوی میر سید رفیع الدین صفوی ایلچی که از  
سکندر لودی حضرت مقدسه خطاب یافته بود نقض عهد کرده  
پورنمل را با اهل و عیال و اطفال نیل مال گردانیده متنفسی از آن  
هندوان مفسد متمرک که قریب ده هزار کس بودند در آن معرکه



خلاص نیافت وزن و مرد ایشان لقمه جوهر تیغ یا طعمه جوهر  
آتش که بزبان هندی مشهور است گشتند و این کارنامه از آن روز  
باز برجریده روزگار بیادگار ماند رحم الله ساعیها و این واقعه در سنه  
خمسین و تسعمایه (۹۵۰) روی نمود بعد از چند گاه از اگره به نیت  
جهاک کمر بر استیصال کفره فجره ولایت ماروار بسته بر سر رای  
مالدیو عمده رایان هند که حکومت ولایت ناگور و جودهپور و  
بر اهل اسلام استیلائی تام داشت لشکری بدیشتن از مور و صالح کشید  
و چون یکی از ضوابط شیرشاهی که اصلا تخلف نمی کرد ساختن  
قلعه و خندق برگرد لشکر خود بود هر چند غنیم اندک هم باشد  
زمانی که مالدیو در نواحی اجمیر با پنجاه هزار سوار چیده و کارزار  
آزموده و برگشتن و مردن دل نهاده در مقابل شیر شاه آمد و از ریگ  
قلعه و خندق ساختن ممکن نبود شیر شاه با امرای صاحب تجربه کار  
دیده درین باب کنش کرد هیچکدام راهی بآن مقصد نیافتند بیک  
ناگاه محمود خان بن عالم خان که نبیره شیر شاه باشد با وجود خورد  
مالی گفت که شاه عالم بیچاره های لشکر را باید فرمود تا خروارها از  
زیگ پرمالند و گرد لشکر بچینند شیر شاه را این رای ازو بسیار  
مستحسن افتاد و همان ساعت دستار خود بر سر او نهاده ولایت  
مهدی بنام او مقرر ساخت عاقبت فلک یاری نکرد و اسلیم شاه  
بعد از رسیدن بسطانت از جمله خویشان وارث ملک اول تخت  
همتی را از نام آن طفل بیچاره پاک گردانید که الملک عقیم و آنچه او  
با ایشان کرد روزگار کینه گذار با اولاد او نیز همان بجای آورد \* بیت \*  
چو بدکردی مباش ایمن ز آفات \* که واجب شد طبیعت را مکافات